

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گردش‌نامه‌های زنانه: روزن به توسعه

محمدرضا مهدیزاده

دکترای جامعه‌شناسی و پژوهشگر

mahdizam@yahoo.com

■ چکیده

شناخت گذشته بدون بررسی نگاه‌های فرا فرهنگی و بیرونی به تاریخ و فرهنگ میسر نیست، هرچند تاکنون نگاه به گردشگران و نویسندگان غربی به ایران مورد توجه و بررسی مختلف قرار گرفته، اما نگاه‌های زنانه در این میان، اندک و کاوش حول آنها محدود بوده است. این جستار در پی واکاوی دو نگاه زنانه (ژان دیولافوا و تانیا گیشمن) به ایران در دو مقطع عهد ناصری و دوره پهلوی است. نگرشی که از قلم دو زن و همسران خانواده‌هایی باستان‌شناس تراویده است. زنانی که تعدادشان در میان سیاحان غربی در نوع خود اندک بوده و فرصت اقامت چند ساله در ایران را یافته و بنا به شغل و ضرورت باستان‌شناسی، نگاهی زمانمند برای تشریح اوضاع این برهه ایران داشته‌اند. به‌علاوه سرگذشت چاپ و نشر خاطرات‌شان به یک آموزه قابل توجه در رشد و اندیشه بر تاریخ و فرهنگ ایران قابل تبدیل است. در ادامه، رویکرد و مفاهیم کلیدی و مهم و مورد توجه آنها و نوع نگاه و واکنش‌شان به زمانه و زمینه اقامت آنها در ایران و جهان ذهنی و زنانه که در آثارشان تجلی یافته، تصویر شده است. در نهایت، آموزه‌های رشد و توسعه‌یافتگی برای کشور و مهمتر جنس دوم و در حاشیه مانده تاریخ، و حتی کل جامعه از این مطالعه استنتاج شده است.

■ **کلیدواژه‌ها:** دیولافوا، گیشمن، ایران‌شناسی، زنان، توسعه.

مقدمه

سیاحت و سرگذشت‌نگاری یکی از منابع دست اول شناخت و تحلیل افراد و شخصیت‌ها و نیز رویدادها، جوامع و نهادهای هر دوره به شمار می‌آیند، و در تحلیل‌های شخصیتی و جامعه‌شناختی، گاه از بهترین کتب و نقادیه‌های چهره‌های تراز تاریخی هم فراتر می‌روند. هرگاه به گذشته می‌نگریم و کمبود و ضعف منابع نوشتاری و کم‌سواد یا بیسواد یا سنگینی فرهنگ شفاهی جوامع به دوران‌های دورتر نظر می‌افکنیم، اهمیت این گونه سفرنامه یا سرگذشت‌نامه‌ها بیشتر می‌شود. این ارزش، زمانی دوچندان می‌شود که نویسنده و راوی زن باشد؛ زیرا در زمانه‌هایی که تاریخ مونث و جنس دوم، درحاشیه تاریخ، نادیده تلقی می‌شد، گزارش از زمان و زمینه روزگارانِ مردسالار و جنس دوم، ارزشی مضاعف می‌یابد. نخست‌ارایه از نظرگاه جنس مغفول و گاه مطرود و بیسواد و نادیده پستوی تاریخ، و دوم از زاویه دید بخشی که کمتر نماینده و سند تجربه زیسته‌ای در تاریخ دارد.

خاطرات زنانه، خاصه وقتی بیشتر به عقب برمی‌گردیم و به فراخ‌نای کمیابی سواد و نگارش در تاریخ پسین روی می‌کنیم، بسیار ارزشمندتر از تمامی سرگذشت‌نامه‌ها و حتی سایر آثار مکتوب مرد نگاشته تلقی می‌شوند. وقتی راوی این گونه نگاشته‌ها از تاریخ از یک کشور و فرهنگ آن دو شخصیت، آن هم زن می‌شوند، اهمیتی باز هم بیشتر می‌یابند. جستار نخست درصدد یادآوری اهمیت دو بانو، و دو نوشته آنها ولاجرم دلالت‌ها و درس‌آموزی‌های گرانبهای ممکن از آن دو نفر است؛ سپس به نکات و دلالت‌های پژوهشی و تحلیل حاصل از همین زاویه دید خواهد پرداخت. این امر از طریق بررسی سرگذشت‌نامه‌های دو زن فرانسوی صورت گرفته است. خاطرات سفر و سکنا در ایران، نوشته خانم دیولافوا در دو کتاب، و خاطرات تانیا گریشمن به نام من هم باستان‌شناس شدم، واجد تامل و بازکاوی بیشتر از سوی پژوهندگان تاریخ و جامعه‌ماست، به حدی که در میان سفرنامه‌های مختلف، یکتا و کم‌نظیر به شمار می‌روند.

چرا سفرنامه‌های زنان و این دو زن

علت انتخاب و اهمیت گذاری این دو شخصیت چنین است:

۱. هر دو زن مذکور، فرانسوی و متعلق به فرهنگ و جامعه‌ای واحد هستند. فرانسه در خاطره و ذهن تاریخی ایرانی‌ها کمتر از سایر دول اروپایی آلوده به استثمار، تسلط و هژمونی قلمداد شده، و می‌توان جهت‌گیری مردمان و نویسندگان را کمتر از بقیه آغشته به لایه‌های نامشهود شرق‌شناسانه درجه دو انگاشت، هرچند عاری از سوگیری‌های شرقی شمارنده دوران نیستند.

۲. زن بودن هر دو نگارنده در زمانه‌ای که به زعم برخی، تاریخ و تاریخنگاری مذکر عنصر مسلط تاریخ بوده، نقطه قوت و نادر منابع تاریخی است. ما در مقاطع مختلف و خاصه در ایران، نگاه و تصویری از چشم زنان و خاصه غربی‌ها کمتر داریم؛ بنابراین در اثر مذکور در میان سفرنامه‌های دو مقطع قاجار تا پهلوی، به نحوی منحصر به فردند.

۳. نگارندگان یا با آگاهی از دانش باستان‌شناسی همراهی و همزیستی داشته‌اند، یا چون دیولافوا به واسطه هنر و مجسمه سازی که در آن دستی داشته، یا به واسطه تبعیت از همسرشان که ماموریت اصلی‌اش باستان‌شناسی آثار ایران و ارسال آن‌ها به فرانسه بوده، به ایران آمده‌اند. کارفرمای هر دو خانواده در هردو مقطع، موزه لوور پاریس بوده است.

۴. نگاه هر دو شخصیت مزبور را نمی‌توان ارتجالی، گذری و صرفاً توریستی - که عمدتاً باژگونه، تک ساحتی و مخدوش است، - دانست؛ زیرا گریشمن نزدیک به ۵۰ سال از عمرش را در رفت و آمد در دو کشور، و حدود ربع قرن اقامت در ایران گذرانده، و دیولافوا نیز علاوه بر مطالعات جزئی و تاریخی درباره ایران (که در زمانه‌اش از متوسط با سوادان هم بیشتر به نظر می‌رسد)، دوبار ایران و سایر کشورها را با مرارت تمام سیاحت و تصویر نگاری کرده است (وی ۳ بار مسیر بین ایران و فرانسه را در محدوده سال‌های ۱۸۸ تا ۱۸۸۶ در رفت و آمد از نوع سخت و عمدتاً جاده‌های مالرو آن سال‌ها گذرانده است).

۵. سرک کشیدن در گذشته ایران و ارایه اطلاعات دست اول و جزئی از اندرونی‌ها و خاصه زنان که نیمی از جامعه بودند، دشوار و کمیاب است. این دو زن به نحوی و به

دلیل زن بودن مانع بیرونی- اندرونی را برای ترسیم وضعیت کل جامعه، خاصه زنان، نداشته‌اند.

۶. دو تصویر زنانه از یک پیشینه فرهنگی و باستان‌شناسانه، از حسن تصادف، مربوط به دو مقطع مختلف، اما مهم تاریخی در ایران است. این نگاه مکتوب شده، درست مانند ترانسه‌های باستان‌شناسی و لایه‌های مختلف تاریخی، برای شناخت و گمانه‌پردازی و فرضیه‌آزمایی از تاریخ و جامعه ایران در عصر ناصری و پهلوی در پیش ماست.

۷. سرانجام در عسرت و تاریکی و سختی دوران کهن، که حتی بار سفر بستن - چه رسد نگاشتن و ثبت تصویر- برای مردان هم دشوار بوده، سفر و اقامت دو زن خارجی، خود درس‌ها و آموزه‌های بزرگی از تلاش و اراده و توانایی دارد که آگاهی از آن برای توسعه و خروج زنان از تاریخ مذکر، مغتنم و گرانبه‌است.

سرگذشت گردش‌نامه‌ها

۱. تاریخچه نسخ و نشر

خانم ژان دیولافوا در مجموع سه بار بین ایران و فرانسه سفر کرده. او خاطرات خود را پس از اولین سفر یکساله‌اش به ایران از طریق قفقاز تا شوش و با سفر به تیسفون و بغداد و بوشهر و بندرعباس و ...، در سال ۱۸۸۱م. تنظیم و بازنویسی کرد و در هفته‌نامه گردشگری دور دنیا Le Tour du monde (۱۸۶۰-۱۹۱۴) پاریس، در چندین شماره به سال ۱۸۸۳ منتشر ساخت. وی سرگذشت سفر اول را در ۱۸۸۷ م. یعنی شش سال بعد از سفر نخست، با نام «ایران کلد و شوش» به صورت کتابی مستقل به چاپ رساند. این کتاب بعدها با افزودن تصاویری در دو جلد باز نشر شد. جلد اول با نام آمازون در شرق: از قفقاز تا تخت جمشید (از این جلد چاپ دیگری به فرانسه و از سوی انتشارات لیبرتو در ۲۰۱۰ و با طرح جلد ژان سوار بر اسب نیز منتشر شده است)، و جلد دوم تحت عنوان شرق زیر حجاب: از شیراز تا بغداد که در سال ۱۹۸۹ در پاریس چاپ مجدد گردید. این کتاب در سال ۲۰۱۳ با همکاری کتابخانه ملی فرانسه باز نشر، و مجموعه ۷۵۴ صفحه‌ای آن در سال ۲۰۱۹ توسط انتشارات فورگاتن انتشار

یافت (برای درک بهتر این بخش به اطلاعات و تصاویر جدول کتب دیولافوا در ادامه مراجعه شود).

ژان پس از سفر اول به شرق، مجدداً در ۱۸۸۴ به شوش آمد تا در آنجا حفاری کند و تا ۱۸۸۶ و خارج کردن یافته‌های شوش به لورر، در ایران حضور داشت. سال ۱۸۸۸ کتابی با عنوان در شوش ۱۸۸۴-۱۸۸۶: سیاهه کاوش‌ها (با تصویر نقش شیر بر آجرهای لعابدار کاخ آپادانا بروی جلد) در پاریس منتشر کرد. این کتاب مجدداً در ۱۹۹۰ با انتخاب تصاویری تحت عنوان «ماموریت با جاودانه‌ها: سیاهه حفاری‌های شوش»، در پاریس از نو چاپ شد و بار دیگر در سال ۲۰۱۱ توسط انتشارات نبو از روی نسخه چاپی قبل از سال ۱۹۲۳ به فرانسه نشر یافت. ترجمه انگلیسی آن نیز در سال ۱۸۹۰ با عنوان «در شوش»، توسط افال‌وایت در فیلادلفیا منتشر گردید. در ایران، کتاب اول به سال ۱۳۳۲ توسط بهرام فره‌وشی ترجمه شد، و از سوی انتشارات خیام نشر یافت. بعدها چاپ‌های سوم و بعدش با غلط‌گیری نخست در ۱۳۶۴ و سپس در چند نوبت توسط انتشارات دانشگاه تهران در ۷۱۴ صفحه منتشر گردید. کتاب دوم ژان با عنوان سفرنامه کاوش‌های شوش، توسط فرزند فره‌وشی، یعنی ایرج، نخست در ۱۳۵۵ و سپس در ۱۳۷۶ توسط همان ناشر در ۳۲۰ صفحه باز چاپ شد.

حسب فهرست نویسی کتابخانه ملی، این دو اثر، اولین برگردان یادداشت‌های دیولافوا نبوده است؛ زیرا از سفر اول، نسخه خطی ترجمه‌ای از محمد حسین صنیع الدوله یا اعتماد السلطنه مشهور (۱۲۲۲-۱۲۷۵ ش.) در ۱۳۰ برگ با نستعلیق شکسته و ۵۴ قطعه عکس و با عنوان «ترجمه سفرنامه مادام ژان‌دی‌لافوا از روزنامه توردومند» وجود دارد که ظاهراً ضمن برداشت از روزنامه مذکور، این سفر را فقط تا ورامین و رویدادهای تهران تحت پوشش قرار داده؛ اما نسخه خطی ترجمه‌ای از دومین سفر دیولافوا با عنوان سیاحت‌نامه و با استنساخ و شاید ترجمه فردی موسوم به «علی مترجم» وجود دارد که در قرن ۱۳ ق. با خط نستعلیق و در ۱۰۲ برگ و مزین به عکس، هدیه به ناصرالدین‌شاه شده، و احتمالاً از همان روزنامه تور دومین انتخاب گردیده است. به عبارتی این سفرنامه هم به دلیل سواد و علاقه اعتماد السلطنه و هم ماموریت‌های مختلف او به فرانسه و تسلط و علاقه‌اش به این زبان مورد توجه قرار

داشته و عکس‌ها و وقایع تهران برای خود شاه که دیولافواها نیز با او دیدار کرده‌اند، مهم بوده است. با توجه به فقدان تاریخ دقیق استنساخ یا ترجمه این دو نسخه خطی، باید فرض تاریخ ترجمه را در همان دوره حیات ناصرالدین‌شاه (مرگ در ۱۸۹۶م. و حدود ده سال گذشته از سفر) و حوالی ۱۸۸۵ تا ۱۸۹۰ بگذاریم. بدین ترتیب، ترجمه کامل کتاب اول در ۱۳۳۲ و حدود ۶۶ سال پس از چاپ اصل کتاب، و ۷۰ سال بعد از سفر در ایران صورت گرفته است. با این حال، توجه خاصه وزیر فرهنگ ناصری به این سفرنامه هم مهم بوده و با توجه به اعطای امتیاز حفاری به او، دو کتاب، مورد توجه واقع و ترجمه شده و با خطی خوش در جرگه کتابخانه سلطنتی قرار گرفته‌اند.

اگرچه گزارش دیولافوا در دوره ناصری کاملا تازه و بروز بوده و عکس‌های درج شده در نسخ خطی، کیفیت به مراتب بالاتری از نسخه چاپی عصر پهلوی دارد، اما جنس و التفات این نگاه، بیشتر درباری و جهت جلب رضایت خاطر شاه و اطرفیانی بوده که از شنیدن و خواندن اخبار درج شده شخص آنها در مطبوعات فرنگ به وجد می‌آمده‌اند، و به نحوی ارضا کننده شهرت جویی و معروفیت این افراد بوده است. با این وجود، توجه عمومی و اندیشمندانه به محتوای این گزارش با ترجمه و چاپ اصل کتاب در ۱۳۳۲، یعنی حدود ۶۵ سال پس از انتشار، موید تاخیر زیاد و بی توجهی ما به این گزارش مهم بوده است. تاخیر مذکور حتی متوجه جلد دوم گزارش‌ها نیز می‌شود که به نحوی گزارش باستان‌شناسی و سفر اصلی دیولافواها است؛ چراکه سفر اول به منظور شناسایی و زمینه‌یابی سفر دوم صورت گرفته است. جلد دوم در ۱۳۵۵ ترجمه و منتشر شده و این تاخیر از ۶۵ سال به حدود ۸۸ سال افزایش یافته است.

بی توجهی به شوش، میراث فرهنگی‌اش و سرگذشتی را که بر قدیمی‌ترین سایت و مکان تاریخی کشور رفته، حتی در سفرنامه و سرگذشتنامه معاصر آن یعنی خاطرات تانیا گریشمن هم می‌توان شاهد بود. نوشته تانیا در سال ۱۹۷۰ و حدود ۳ سال بعد از بازگشت گریشمن‌ها به فرانسه تحت عنوان «باستان‌شناس ناخواسته»، در فرانسه منتشر شده؛ لیکن ترجمه فارسی آن تحت عنوان «من هم باستان‌شناس شدم»، در ۱۳۸۹ و تقریباً ۴۰ سال بعد از انتشار متن اصلی از سوی بنیاد فرهنگ کاشان منتشر شده است. به عبارتی، تاخیر فرهنگی از ۶۰ سال به ۴۰ سال رسیده، و عدم

توجه به این یادداشت‌ها برای شناخت فرهنگ و میراث تاریخی ما تا این حد از گذر زمان جای تاسف دارد.

۲. ترجمه

هرچند ترجمه دو کتاب دیولافوا توسط خانواده فره‌وشی و ۶۶ سال بعد از کتاب ایران و کلد و شوش صورت گرفته، اما در مقدمه‌های کتاب، مشخص نیست منبع اصلی برای ترجمه کدام یک از چاپ‌های فرانسوی کتاب بوده است. نقیصه عدم ارائه اطلاعات از ماخذ اصلی مترجمان برای ترجمه اعم از زبان، محل و سال چاپ، برای کتاب‌هایی که به گونه‌های مختلف و در چاپ‌های متعدد ارائه می‌شوند، بیشتر به چشم می‌خورد. کتابی دیگر نیز با عنوان «از قفقاز تا تخت جمشید» نگاشته دیولافوا و با ترجمه محمد مجلسی در سال ۱۳۹۳ انتشار یافته، که مترجم معلوم نساخته آن را از کدام اثر دیولافوا برگردان کرده است. در این نسخه با حذف دلبخواهانه متن و عکس‌ها، به اصالت و ریشه کلاسیک اثر آسیب وارد شده، تا جایی که سفرنامه و سند تحقیقی به کتاب داستان و سرگرمی با ذائقه مترجم تبدیل شده است. گمان می‌رود متن اصلی این کتاب، همانا چاپی از کتاب ایران کلد و شوش باشد که در فرانسه در دو جلد در سال ۱۹۹۱ با عنوان سلحشوری در شرق چاپ شده. طرح جلد آن مزین به عکس دیولافوا از تیمچه امین الدوله کاشان است، و مترجم کتاب، سرگذشت نویسنده را در کاشان کاملاً خلاصه و حتی بدون عکس‌های دیولافوا و خصوصاً تصویر روی جلد کتاب احتمالاً اصلی، منتشر کرده است. این عمل، خاصه با نگاه مادی و منفعت‌طلبی از یک اثر جذاب، آسیب فراوانی در حوزه نشر و پژوهش به بار می‌آورد، و نوعی ناپالودگی در میان منابع برای محققان آتی در پی دارد، و بعدها بسیاری از توان و انرژی‌شان را صرف شناخت اصل و فرع و ناراست‌ها و گزینش‌ها و ... خواهد کرد.

ایران‌شناسی و ایران‌نگاری: جزئیات قابل توجه ایران در نگاه دو زن

سال‌های ۱۲۶۰ (سفر اول ژان) تا ۱۲۶۵ خورشیدی، چیزی کمتر از ده سال پایانی حکومت نیم قرن سلطان صاحب قران، قبله عالم و شاه شهید (مقتول ۱۲ اردیبهشت ۱۲۷۵ ش.)

ناصرالدین‌شاه است. زمانه‌ای که ۲۰ سال تا مشروطه فاصله داشت. شاه هنر دوست، نویسنده و عکاس، هرچند تنها شاه خاطره‌نویس و شاعر دوران بود و تا آن زمان دو سفر به فرنگ رفته و کشور نیز در معرض تغییرات ناشی از فرنگ تکنولوژیک قرار داشت، اما خارج از پایتخت همایونی، اوضاع بیداد، بیماری، خرابی، ویرانی، مقام فروشی و مالیات ستانی کمرشکن برای تقدیم به خزانه ظل‌السلطان مقام بخش بود. عکس‌ها و یادداشت‌های دیولافوا از تبریز و مرند تا خرمشهر و بوشهر و شوش، اکثراً حاکی از خرابی ابنیه مهم و تاریخی، خاصه مساجد جامع و همه‌گیری بیماری‌های واگیردار وبا و مالاریاست. یادداشت‌های دیولافوا گاه با توصیفات جزئی آثار باستانی، گاه با چهره‌نگاری دقیق و هنرمندانه و شاعرانه و گاه فیلسوفانه و طنز آمیز افراد و باورها همراه است. وی فرصت نشست و برخاست و رفتن به اندرونی فرمانداران قاجاری را چنان و به نحوی احسن در ربوده که حتی نقشه اندرونی حاکم قم توسط او ارایه شده، و البته نقشه‌کشی نیز در این تاریخ از نوادر امور و مهارت‌های نوظهور در ایران بود. سفر دیولافوا مستظهر به توصیه و حمایت دولت فرانسه و پشتیبانی حکام و بعضاً کارگزاران اعزام شده قاجار به فرانسه بود، اما عکس‌های او با زوایای انتخابی و نیز فیگوراتیو، به اسناد گرانبها و نادر آن عصر تبدیل شده است.

یکی از نقش‌های مهم دیولافوا، شکل‌گیری و شکل‌دهی ذهنیت و شناخت غربی‌ها از شرق، و خاصه ایران بود. چاپ یادداشت‌های او در هفته‌نامه توردوموند و انتشار آنها در قالب کتاب در مدتی کوتاه مدت و چاپ مجدد هر دو کتابش، موج جدیدی از گرایش به باستانشناسی و عتیقه‌جویی از شرق و خاصه ایران را باعث شد. به عبارتی، کشفیات او به نوعی رقابت و چیرگی یافتن به ذخایر و میراث ایران را در پی داشت؛ حتی رویکرد و نگاه سیاحان بعدی عمدتاً با انگاشته‌ها و مطالب او پیش‌انگاشته و قالب‌گیری شد. اهمیت کاوش در ایران به حدی بود که فرانسه محروم شده از امتیازات ناصری، با تلاش و سعی آشکار و نهان و متوسل شدن به دکتر تولوزان و اطبای خاصه دربار توانستند امتیاز حفاری در کل کشور را برای ۶۰ سال دریافت کنند. قراردادی که فرانسه باز مانده از بریتانیا و بلژیک و روسیه را در موج امتیاز فروشی و فساد سیاسی و اداری دربار، دارای انحصار در باستان‌شناسی ایران کرد، و بعد ده سال از سفر و ممنوعیت بازگشت او، پای دموگران را به

شوش و ساخت قلعه‌ای به سبک قرون وسطی، اما با آجرهای حفاری آنجا باز کرد. گزارش او از زرادخانه و خزانه شوش در کنار عکس‌های قابل توجه، بیشترین تأثیر را در شروع موج دفینه جویی غربی‌ها به ایران داشت.

در مقابل و با گذری بیش از نیم قرن به جلو، تصویر ۶۰ سال بعد ایران در خلال خاطرات تانیا کریشمن، همسر رومن کریشمن (۱۸۹۵-۱۹۷۹)، متجلی می‌گردد. تانیا که دندانپزشک مهاجر روسی به فرانسه بود، درست مانند همسرش، شغل مذکور را قبل از جنگ رها کرد، و با او به سایت‌های باستان‌شناسی بگرام افغانستان تا نهبوند و کاشان، و در نهایت خوزستان (شوش، چغازنبیل، مسجدسلیمان، خارک) و بیشاپور فارس آمد. او از سال ۱۳۱۰ خورشیدی راهی ایران شد و با رفت و آمدهای سالانه به فرانسه و در ۳۵ سال تا زمان بازنشستگی همسرش (سال ۱۳۴۶ ش.) در ایران اقامت نمود و هر چند باستان‌شناس نبود، اما به مرور و در سایه شهرت شوهر، خود را باستان‌شناس شده دانست. در این خاطرات که اینک با عکس‌های ضمیمه آن به ۵۹۸ صفحه رسیده، می‌توان تا حدی هم تصویر شوهر مشهور و چهره شده را دید و هم نقبی به روزگار ایران در عصر پهلوی زد.

۱. دیولافوا و عصر ناصری

از کتاب اول و تاحدی کتاب دوم دیولافوا، نکات ذیل قابل تعمق است:

• **بنا و کاشی:** توصیف هنرمندانه مسجد کبود تبریز و در مقابل خرابه و ویرانه شدن آن در مقابل بی توجهی حکومت، و مهمتر از آن، عابران و ساکنان بی سر پناه و خاصه تصرف زمین مسجد و ساختن خانه در آن (ص ۵۷)، از نکات قابل توجه کتاب وی است. تصویری که از خرابه این بنا ارائه شده (ص ۵۸ و ۵۹) اوج درد و حرمان را در کنار بازنمایی ویرانه و خرابی کشور به نمایش می‌گذارد. این توجه به معماری مساجد و خاصه معماری ایلخانی و سلجوقی، در صفحات متعدد و خاصه در بازدید و تصویر برداری از مساجد قازان خان سلطانیه تبریز، جامع قزوین، ورامین، امامزاده یحیی، ساوه و در مقابل عدم استقبال و نقد نقاشی‌های التقاطی و بی‌ریشه و غیر طبیعی کاخ‌های قجری (ص ۱۶۲) و تأکید بر شکوه و ابهت نداشتن بنای شمس‌العماره (۱۴۰) در هنگام

دیدار با ناصرالدین‌شاه، قابل مشاهده است. به‌علاوه می‌توان دریافت، کاشی و تزئینات بیرونی، مهمترین حوزه مورد علاقه اوست. توجهی که ژان به انواع کاشی و نحوه ساخت آنها دارد در سفر دوم او و اکتشافات شوش هم بروز می‌کند. او طرح جلد سفرنامه دوم شوش را همان کاشی‌های لعابدار شوش با طرح شیر انتخاب کرده است.

• **فصاحت سخن:** ژان، توجه خاصی به سخنوری، فصاحت و لطافت ادبی دارد تا جایی که بر رفتن نزد معلم و آموزش زبان فارسی توسط منشی کنسولگری فرانسه در آذربایجان جهت کاهش خشونت لهجه و اشتباهات شوهرش مارسل تاکید می‌کند (۵۴). این رویکرد، بعدها او را به سوی رمان‌نویسی و نمایش هم‌کشاند و رمان تاریخی پرسیاتریس او برنده جایزه ادبی هم شد. به علاوه، توصیفات او از دختر داستان عاشق و معشوق پل دختر تبریز میانه، جدا از تاریخچه و معماری آن (ص ۸۱-۲) مؤید همین نگرش ادبی است. در مجموع و در کل کتاب، ژان، نخست تصویری تاریخی از موضوع مورد اشاره بیان می‌کند که عمدتاً برآمده از کتب یونانی یا غرب، حول مرایا و بناهای مورد علاقه اوست. این بنا می‌تواند مسجد کبود و جامع قزوین باشد یا آثار تخت جمشید و تخت سلیمان. این شرح و توضیح تاریخی-سیاسی، خواننده را برای شناسایی اهمیت ظاهر و مورفولوژی بنا و هم‌نویایی با عکس‌ها بیشتر می‌کند؛ البته در مورد شخصیت‌های سیاسی میزبان ایرانی نیز اطلاعات جالبی از نوع نحوه رشد و ترقی سیاسی و گاه اندرونی آنها ارائه می‌شود (مانند مهندس المالک، حاکمان هر شهر و ...).

• **وادی خاموشان:** دخمه‌ها یا قلعه خاموشان پارسایان و زرتشتی‌ها از محل‌های مورد توجه او است، که گزارش و تصاویر زنده و جالبی از آنها در دو جلد (در کتاب اول ص ۱۴۶-۱۴۸ دخمه شهر ری و در کتاب دوم از دخمه پارسایان استیمر پوینت مجاور به بندر عدن ص ۲۶) فراهم آمده است. با توجه به اینکه این شیوه دفن امروزه در میان زرتشتیان ترک گردید، اما در دو کتاب مزبور، اطلاعات و تصاویر زنده عالی فراهم گردیده است.

• **نقشه:** با توجه به همراهی شوهر مهندس او، در هر بازدید، نقشه بنا تهیه شده. در آن سال‌ها، نقشه و پلات، تقریباً منحصر به فرد و کمیاب بوده است؛ مثلاً نقشه اندرونی

حاکم (که شراب را ممنوع کرده بود، اما از پستو و زیرزمینش به خارجی‌ان تعارف می‌کرد. ص ۲۰۱. دیولافواها به فکر اندرونی‌اند و حاکم به فکر زنان اندرونی)، قم (۲۰۱ص)، نقشه مسجد شاه اصفهان (۳۲۰) و قصر سروستان (۴۹۲) از این جمله‌اند. حدوداً ۵۰ سال بعد، همکار گیرشمن، یعنی ماکسیم سیرو نیز با مطالعه‌ای در راه‌ها و کاروانسراها دست به این اقدام زد.

• **خارجیان:** افراد خارجی و کارگزاران غیر ایرانی و خاصه مذهبی، مورد توجه بیشتر او قرار داشتند، با این حال، ملیت‌هایی (مانند انگلیسی‌ها) هم هستند که زیاد مورد توجه آنها نبودند؛ مثلاً به‌رغم اشاره به حاکم اطریشی ساوه (ص ۱۸۰)، مطلب زیادی درباره‌اش بیان نمی‌شود، و بیشتر به درباریان اعزامی از تهران پرداخته می‌گردد. گویی نوعی اشراف‌سالاری در دید او مکنون است. همین‌طور زنان زیبا را بر عجزه و پیرها برتری داده و فقط از زنان جوان و زیبا عکس می‌گرفته، و به دلیل تنفر از گروه دوم، حتی درخواست عکس گرفتن آنها را نیز با نیرنگ رد کرده است (ص ۴۶۰).

• **زنان:** به‌رغم انحصار عکس‌ها به بخشی از زنان، چهره‌هایی زیاد از آنها از طبقات مختلف در یادداشت‌های ژان وجود دارد که مبین پشت پرده حیات زنانه آن روز ایران قاجاری‌اند. با توجه به عدم امکان ورود به اندرونی‌ها که مساوی زنان بودند، ژان، اطلاعاتی دست اول برای پژوهش زنان فراهم کرده است؛ مثلاً عکس و داستان ترکان خانم (همسر روسی و سوگلی شیخ جابر پدر شیخ خزعل مشهور و که به زبان‌های ترکی، عربی و فارسی و روسی بود) و پلنگ رام شده او به نام وریده (گل سرخ) در صص ۵۴۳ و ۵۵۰، بسیار جالب است؛ نیز این چنین است داستان بی‌بی دردانه زن عرب حاکم دزفول (ص ۶۸۶) و مردسالاری حول پسرخواهی زنان؛ یا زنان گدا یا زنان عادی کوچه و خیابان، و برخی شهرها مثل دختر زنجانی (ص ۹۶) یا دایه فرزندان دکتر انگلیسی شیراز (۴۵۳).

تصویر و گفتگو با زن حاکم کاشان (که برادر پینه‌دوز تهرانی انیس‌الدوله سوگلی ناصرالدین‌شاه است، و ژان او را احتمالاً به اتکای سخنان اطرافیان، نقد و طعن می‌کند ص ۲۱۳) نیز جالب است. این تصویر شاید اولین تصویر زنان کاشان باشد که بنا به درخواست محرمانه و پیغام این زن - به‌رغم مخالفت شوهرش در منزل و کنار زن امام

جمعه کاشان - اخذ شده (ص ۲۲۲) و ژان او را را به‌عنوان یکی از زیباترین زنان و خانم‌های ایرانی معرفی می‌کند: «این خانم، نمونه کامل عیاری است از زنان ایرانی که شعرا می‌توانند صورت گرد و ماه مانند وی و رنگ سرخ و سفید و چشمان سیاه و درخشانش را بستایند و به توصیف لبان برجسته و شنجرفی او بپردازند ...» (ص ۲۲۱). در مجموع، ژان در جلد دوم، تحلیلی از مسایل زنان عصر ارائه می‌دهد که بیشتر قابل تعمق و بازنمای وضعیت و مشکلات زنان کل کشور در آن عصر است. فقر، ضعف بدنی و نازایی و بیماری‌هایی چون آبله (در بوشهر ۱۸۸۴) از جمله مسائل مورد اشاره اوست (ص ۵۸ ج ۲).

• **مداخل، حاکمان نالایق و مردم به دین ملوک:** در ذیل گفت‌وگوی دو زن حاکم و امام جمعه، در کنار تخفیف و طعن تازه به دوران رسیدن شویش بدلیل برادری انیس الدوله، به مداخل اشاره شده که می‌توان آن را ریشه‌کلیدی بیشتر مشکلات آن روزگار و فساد سیاسی پراکنده در ایران دانست. ژان هرچند و به احتمال، معنی پرسش زن حاکم کاشان مبنی بر میزان مداخل او را نفهمیده، اما تحلیل او از این کلمه، ریشه مشکلات کشور بوده است. به‌زعم او: «مداخل یعنی دزدی و تقلب که مباشرین ایرانی دارند و از خزانة دولتی و مالیات اختلاس می‌کنند، و از مردم هم آنچه بتوانند می‌گیرند» (ص ۲۲۱). به نظر او و در نقد پرسش این زن، «لذت مطالعه و افتخارات علمی و درستی و بی‌غرضی در ایران، چیز مجهولی است. اغلب ایرانیان، لیاقت هرکسی را در ترازوی زرنگی و تردستی وی می‌سنجند» (ص ۲۲۲). نقد و ترسیم سیمای واقعی حاکمان و کارگزاران قاجاری در هر شهر را باید به‌عنوان نقطه قوت و بعد انتقادی او به حساب آورد که در معیت و حمایت کارگزاران قاجاری به این سفر رفته بود؛ مثلاً توصیف وضعیت دلال‌گونه و دائم‌الخمر فردی به نام میرزا صالح در شیراز که کارش را دلال و حامی خارجیان بیان می‌کند، اما به‌عنوان منشی سفارت ایران در لندن به جای انگلیسی و به رسم فرانسه‌زدگی آن دوران، فقط فرانسه می‌داند و دائماً مست است (مستی از نوع عامدانه و تغافل‌زا ص ۴۴۱ و ۴۴۶ ج اول). این فرد از لندن به‌جای زبان انگلیسی، آشپزی غربی سوغات ایران آورده (ص ۴۴۱)، و ژان در بررسی آثار زندیة شهر این فرد، یعنی شیراز، به کتاب تاریخ زندیة علی‌رضا ارجاع داده و روایت می‌کند

(ص ۴۴۲)، و حتی در مقایسه با سایر مورخین، او را اغراق‌گوی کریمخان تلقی می‌نماید (ص ۴۴۳). این در شرایطی است که نسخه چاپی کتاب مذکور (تاریخ زندیه تالیف علیرضا بن عبدالکریم شیرازی در ایران پس از انتشار در سال ۱۸۸۸ یعنی ۷ سال بعد از سفر دیولافواها به ایران) به زبان آلمانی توسط ارنست بیر در لیدن، ترجمه و در ۱۳۶۵ انتشار یافته است). به عبارتی، ژان به نسخه اصلی فارسی یا ترجمه فرانسه آن دسترسی داشته و آن را مطالعه کرده است. در تأیید خرید و فروش حاکمیت، نمونه دیگر، تصدی حکومت ساوه توسط افسری اتریشی به نام توفنشتاین است که در استخدام دولت ایران بوده، و از سال ۱۳۰۵ ق. حاکمیت این شهر را بر عهده گرفته (مینورسکی، ۱۳۸۶)، و در زمان ورود دیولافواها به ساوه، ظاهراً ۶ ماه از حکومتش گذشته بود (دیولافوا، ۱۳۷۸: ۱۹۸).

• مساهمت در توسعه دو علم باستان‌شناسی و تصویر: دوربین عکاسی هرچند در ۱۸۳۹ در فرانسه اختراع شد و به یمن علاقه محمدشاه و بعدها ناصرالدین‌شاه ۳ سال بعد پا بر زمین ایران نهاده، اما توسعه و به‌کارگیری آن در اندرونی و عمارت قبله عالم بسط یافت، و حرفه عکاس باشی، معرف آن است، اما رفتن این هنر به درون جامعه و مردم و اثرگذاری تاریخی‌اش را تا حدی با عکس‌های غربیان و سیاحان شاهد هستیم. گواه این موضوع آن که حتی طرح ناصرالدین‌شاه برای عکاسی از تخت جمشید، صورت واقع‌نپذیرفت، و وضعیت آثار تاریخی را در دوران ناصری، دیولافواها برای ما ثبت کرده‌اند.

به هر حال، عکس‌های ژان، اثر خود را در تاریخ عکاسی و مهمتر از آن عکاسی زنان یافته است. از سویی از آنجایی که عملاً و تا فارغ‌التحصیلی دانشجویان باستان‌شناسی در دهه ۱۹۴۰ از دانشگاه تهران و تاسیس اداره کل باستان‌شناسی در ۱۳۱۳ خورشیدی، صاحب جایگاه مشخص این علم نبوده‌ایم، و حتی به لحاظ رسمی و این حوزه را مسئول کاوش در عتیقه‌جات تصور کرده‌ایم، ورود این دو نفر به حوزه باستان‌شناسی ایران و خاصه سفر دوم و سوم آن‌ها به شوش، نقش مهمی در دوره‌بندی تاریخ باستان‌شناسی ما دارند.

برخی نسل اول باستان‌شناسی را کاوش‌های این دو می‌دانند. به‌علاوه و حسب

قراردادهای فرانسه با ناصرالدین‌شاه، امتیاز حفاری در کل ایران در زمان دیولافواها و سپس در زمان اخلاف‌شان، ژاک دمورگان که ۱۰ سال بعد از دیولافوا به ایران آمد و قلعه شوشی را ساخت، عملاً در دست فرانسوی‌ها قرار گرفت. هرتسفلد از دانشگاه شیکاگو را شاید بتوان نسل دوم باستان‌شناسانی قلمداد کرد که از ۱۹۳۰ با گیرشمن در تخت جمشید و سایر نقاط به کاوش پرداختند (معصومی ۱۳۸۹؛ ملک شه‌میرزادی، صادق ۱۳۷۳)؛ بنابراین در پیدایش و بنیانگذاری این علم در ایران، خانم دیولافوا نقش قابل بررسی و مهمی از خود برجای گذاشته است.

• **کاشان:** شاید مهمترین شهر ایران که نظر مساعد و خوب دیولافوا را جلب کرده، کاشان باشد. تصویر و تحلیل سایر شهرها با خرابی آثار و تب، لرز، عفونت، بیماری، کثیفی، بدبختی، دزدی و تباهی همراه است؛ اما او کاشان را یکی از شهرهای «آباد و پرثروت ایران» (ص ۲۰۹) دانسته، و مردمانش را هنرمند و صنعتگر، کوچه‌ها را سنگفرش و تمیز با آبرو و چاه‌های درسته، و پیشرفت این شهر را در نظر اروپائیان که شهرهای کثیف شرقی را دیده‌اند، کم‌نظیر و غیرقابل باور توصیف کرده است (۲۰۹). او از بازار و صنف مسگران، مساجد جامع و میدان و محراب مشهورش (که بعدها به لوور به غارت رفت)، مناره زین‌الدین، ارگ نوازی، کاروانسرای تازه‌ساز و مهمتر، قتل امیرکبیر و نمونه زن ایرانی در کاشان می‌گوید؛ به‌علاوه وی عکس روی جلد شماری از مقالات و کتب خود را هم از ناحیه جبال و کاشان انتخاب کرده است (کاروانسرای پاسنگان بین راه قم-کاشان، کاروانسرای تاجرنشین یا تیمچه امین‌الدوله فرخ خان غفاری (ساخته به سال ۱۲۸۵ ق. که طرح جلد کتابش شده است).

شایسته است در اینجا از ردپای مهندس‌الممالک یا میرزا نظام غفاری (پسرعموی فرخ خان غفاری) را نیز در نظر آوریم که فارغ‌التحصیل پلی‌تکنیک فرانسه و مسلط به زبان فرانسه بود و مربی ولیعهد و مسئول راه‌سازی‌های مختلف شد و علاوه بر همراهی دیالافوا در زمان اقامت در تهران و گردش شمیران و باغ فردوس، ژان - ضمن درج عکس وی - او را یکی از نمایندگان واقعی ایران نوین قلمداد کرده است (ص ۱۷۲). به نظر می‌رسد بین آنها مکاتبات و مراوداتی هم در جریان بوده است. ظاهراً این ذهنیت مثبت از کاشان، بیشتر فردگرا و ناشی از آشنایی‌اش با کارگزاران و تحصیلکرده‌های

فرانسوی‌دان و معمار و سازنده نیز بوده است. به عبارتی این ملوک‌اند که تعیین‌کننده توسعه و رشد ملک و مردم آن‌اند.

•عکاسی و هنر: گرانقدرترین بخش یادداشت‌های ژان، عکس‌های اوست. این عکس‌ها هم از نظر زاویه ترکیب بندی، هنرمندانه و فکورانه و هم از نظر محتوا و سوژه عکاسی با تأمل و با نظری مردم‌شناسانه انتخاب و اخذ شده‌اند، و از این رو اطلاعات زیادی در مورد وضعیت اجتماعی و سیاسی اقتصادی و نحوه زیست مردم و مسئولان آن عصر و کیفیت بناها و هنر و معماری به ما می‌دهد. این امر برای روندیابی، حفظ یا تغییرات معماری و نیز جامعه، منبعی بسیار با ارزش است؛ مثلاً چنان معروف امامزاده صالح تهران (ص ۱۷۰ کتاب اول با نام چنان بزرگ تجریش) را امروزه نداریم، و به برکت تصویربرداری او، شکوه و عظمت آن و ظلم و کوتاهی ما در حق محیط زیست را در می‌یابیم. زوایای ارائه‌اثر نیز بیانگر شکوه بزرگی و شگرفی کار و آثار در نزد اوست. عکس‌هایی که آنها را می‌توان فیگوراتیو (شخصیت محور)، منظره (ابنیه و آثار) و زیبایی‌نگار (اشیا و آلات) دسته‌بندی کرد (مانند ص ۱۷۷ جلد اول ۱۷۷ و عکس نقوش گلدان). تاثیر این آثار در او به حدی است که در مورد مدرسه مادرشاه اصفهان (مدرسه سلطانی چهارباغ ساخته ۱۱۲۶ ق. و با وقف کاروانسرا و آب انبار و سایر ابنیه توسط مادر شاه سلطان حسین صفوی) می‌گوید: «به عقیده من، در اروپا هیچ بنایی وجود ندارد که عظمت و ابهت آن بتواند مانند مدرسه مادرشاه در انسان اثر کند» (ص ۲۷۴). حتی عکسی از وجود شیر در ساحل کارون و مجاور خرمشهر (ص ۷۲۹) در این روزهای انقراض نسل شیرها و پلنگ‌های ایران، استثنایی است.

برخی از عکس‌های ژان، به ما را در ردیابی سیر تحول و نابودی بناهای تاریخی و مذهبی (مانند قلعه ساسانی ورامین، آثار صفوی اصفهان که بعضاً به دست ظل‌السلطان نابود شد و ...) بسیار کمک می‌کند. به عبارتی حتی اگر متن سفرنامه او را حذف کنند، عکس‌ها به اندازه باقی کتاب، حرف و سخن دارند. مواجهه با عکس و نیز سیمای مجتهد تبریز و رواداری و مدارای او سوای از بحث نقاشی در برابر عکاسی (ص ۶۲-۳) نیز قابل توجه است. ظاهراً هیچ مستند و فیلم‌ساز تاریخی نخواهد بود که از این تصاویر و نوشته‌ها به عنوان بهترین سند لباس، پوشاک، آرایش، قیافه و تیپ و ... برای

بازسازی تاریخ بی‌نیاز باشد.

• نگاه عتیقه جو و غیرمیراث انگار: در سفر دوم و در ۱۸۸۵، پس از پایان فصل اول کاوش و استخراج آجرهای لعابدار و سر شیر در شوش، دیولافواها این عتیقه‌ها را بسته‌بندی و با خود (پس از حل کردن توقیف آنها در گمرک ترک‌ها)، در نهایت به لور بردند، و مجدداً در دسامبر ۱۸۸۵ با بازگشت دوباره از طریق مسقط، بوشهر و عماره به شوش، فصل دوم اکتشافات را آغاز کردند. نکته جالب آن که در این مدت، حضور آن دو در فرانسه، و تا قبل از پیوستن به اردوی دوم حفاری، دو نفر از اعضای تیم‌شان یعنی چارلز بابین مهندس (۱۳۸۶-۱۹۳۲) و فردریش هوسی پزشک (۱۸۶۰-۱۹۲۰) علاوه بر اکتشاف در نواحی بختیاری، با رفتن به تخت جمشید و داربست زدن، اقدام به عکس برداری از کتیبه‌هایی کردند که بعدها توسط مارسل خوانده شدند (Nasari ۲۰۶:۲۰۷). با این حال، برخی با مهندس دانستن و نه باستان‌شناس بودن -به ویژه همسرش- حفاری غیر اصولی و منجر به خرابی دیوارهای آجری و نیز نقض قرارداد حفاری ایران و فرانسه توسط آنها، و حتی خرید و معامله و انتقال ۵۰۰ آجر ایلامی بوشهر به نام آجرهای شوش (که تحت همین عنوان و به اشتباه در لوور نگهداری می‌شود (ص ۲۰۹)، هم اکنون به‌عنوان نقاط تاریک و تیره نازدودنی حضورشان در ایران تلقی می‌کنند (ناصری، ۲۰۷:۲۱۰). به علاوه این بدنامی - به رغم منش فرهنگی و بشر دوستانه آنها در توجه به آثار فرهنگی - در اتفاق مهمی که منجر به خردکردن عامدانه سر ستون کاخ آپاداناست، بیشتر می‌شود.

• گزارش از مواضع مواجه با محدودیت / ممنوعیت: یکی از موانع تولید و بازشناسی و ایجاد نگاه دوم به برخی حوزه‌ها، وجود ممنوعیت و محدودیت یا ورود گزینشی به برخی از حوزه‌ها بوده است. دیولافوا شاید از افراد انگشت شماری باشد که توانسته سد محدودیت و ممنوعیت ورود به دو حوزه، یعنی زنان و برخی از اقلیت‌ها را بشکند؛ چون در گذشته، زنان در حوزه عمومی بروز و نمودی چشمگیر نداشتند، قاعدتاً شناسایی و ارائه اطلاعات از آنها نیز محدودتر می‌شد؛ اما نوشته‌های ژان به دلیل اینکه زن بوده و توانسته به اندرونی حکام و تماس با زنان ورود کند، ارزش خاص خود را دارد. از سویی، ژان بواسطه سنت مسیحی که در آن

بزرگ شده و شناخت یافته بود، به اجتماعات مذاهب دیگر نظیر مسیحی و یهودی وارد شده و از این رو اطلاعات خوبی فراهم کرده است. این امر در مورد زردشتیان هم صادق است؛ زیرا وی چندین سال قبل از ادوارد براون انگلیسی از دو دخمه زرتشتی ری و عدن دیدن کرده و عکس‌های ذی‌قیمتی فراهم کرده است.

۲. تانیا گریشمن و تصویر ایران پهلوی

در آثار تانیا که معاصرتر به ماست، سیر تحول و توسعه ایران و به نحو اخص، خوزستان و شکل‌گیری شهر شوش، مناسبات اداری و سیاسی در آن و ... را باید بتوان ترسیم کرد. نکات کلیدی در کتاب وی را می‌توان چنین برشمرد:

- در بی‌دولتی فرهنگ: در یادداشت‌های تانیا، ذکری از بازدید یا تماس مقامات مسئول فرهنگ آن عصر از حوزه شوش و فعالیت‌های آنها نشده، به جز توصیف بازدید رضاشاه از بیشاپور در ابتدای ورود آنها به ایران و آغاز عملیات حفاری (ص ۱۲۷)، یا شاه و ثریا (ص ۲۸۰)، یا در نهایت بازدید افتتاحیه فرح از موزه شوش (ص ۴۷۱). عمده شخصیت‌های مهم یادآور شده او، خارجی و غربی‌اند؛ اعم از سفرا، روسای جمهور و وابستگان نظامی. از مقامات وزارت فرهنگ و هنر یا اطلاعات و جهانگردی و آموزش عالی و یا روشنفکران و فرهنگیان ایرانی جایی و نامی قابل توجه دیده نمی‌شود. دفترخاطرات او را از نوع بازدیدکنندگان داخلی، عمدتاً کارکنان نفت، دانشجویان و ارتشیان بخود اختصاص داده‌اند؛ حتی نمایندگان اداره باستان‌شناسی که عنوان بازرسی برای طرف ایرانی داشته‌اند، از نیشخند و طعن او در امان نمانده و عموماً افرادی بی‌سواد و تنبل که گاه به سایت سر می‌زنند و سودای دیگری دارند، معرفی می‌شوند. گویا با ته نشست‌های شرق‌شناسانه و دیگری دیدن ایرانی‌ها، اولاً رسمیت بخشی و جایگاه رفیعی برای افراد حتی برجسته آن قایل نیستند، و دوم اینکه از نظر آنها، طرف ایرانی در خواب غفلت و جهل بوده و لیاقت دخالت در علم و کاوش آنها را نداشته‌اند.

- شخصیت زن صبور: سیمای آرام، تسلیم، پرکار، معلم و خانه‌دار تانیا را (ص ۳۱۳) علاوه بر سال‌های شوش، در نگاهش به جنگ جهانی و سختی‌هایی که در طول آن

و سیر و گذر زیر آتش جنگ متحمل شده (ص ۲۱۰، ۱۶۵ تا ۱۷۰) هم می‌توان دید. جایی که به‌رغم روایت سختی‌ها، چیزی از مصیبت جنگ و بانیان و باعثان آن نمی‌گوید و جنگ را نقد نمی‌کند، گرچه فقر و فلاکت وحشتناک هند را در پایان جنگ توصیف کند (ص ۲۰۲).

حضور ماکسیم سیرو به‌عنوان دستیار در تیم آنها (ص ۵۷) از نکات قابل توجه است. سیرو که او را با کتاب‌های ایران و آثار تاریخی می‌شناسیم، در عکس‌برداری و تهیه پلان این آثار، کوشش فراوان داشته و در ساخت هتل عباسی به سبک کاروانسراهای صفوی، نقش آفریده است (ص ۴۲۴).

- نفت و گریشمن‌ها: به نظر می‌رسد روند حفاری‌ها و اقامت گریشمن‌ها درست به توافقی تأثیر نفت در سیاست و اقتصاد و جامعه ایران پیش رفته است. آنها که با امکانات ابتدایی و سختی و تنگدستی پس از جنگ در ۱۳۱۱ ش. وارد نهب‌اند شده بودند، و کمتر کسی را جز کارفرمای فرانسوی خود در لوور می‌شناختند، در سال‌های آخر ۱۳۴۶، پیوند و ارتباط گسترده و موثری با نفت پیدا کردند. تصویر وی از اسراف و سطح رفاهی بالای کارگران نفتی و واژه بی‌معنای اضافه کار در قیاس با کارگران کاوشگر (ص ۳۸۹)، مبین این تغییرات است. بیشترین بازدیدها از آن کارکنان نفتی بود و کنسرسیوم، بیشترین نقش را در حمایت مادی و معنوی از آنها داشت. از دادن خودرو و بولدوز (ص ۳۷۷) و بیل مکانیکی، ردیاب تا کارگر و مهمتر از همه برگزاری نشست و میهمانی سالانه مدیرانش به اتفاق همسران در شوش. رویدادی که تانیا وام گرفته از دوستان نفتی‌اش، سیرک نفتی (ص ۴۳۸، ۴۱۲) می‌نامد، علاقه شخصی مدیران و مسئولان ارشد نفتی به باستان‌شناسی هم مقوم این حمایت بود، از کولبر ویولتا، رؤسای کنسرسیوم (ص ۳۸۶) گرفته تا ژوستم و اوبر، این مرد شماره ۲ کنسرسیوم و ظاهراً کاشف اولیه چغازنبیل و کتیبه ایلامی آن (ص ۴۴۹)؛ حتی تعریف پروژه‌های خارک و اکتشاف کلیسای نسطوری یا آثار مسجد سلیمان (مجسمه و معابد بردنشانده ص ۴۲۹) هم به کمک یا کارفرمایی آنها صورت گرفته بود. حتی مالرو -وزیر فرهنگ فرانسه- نیز در بازدید از شوش از این شرکت‌ها تشکر کرد و به آنها مدال اهدا نمود (ص ۳۸۱ و نیز ص ۴۵۳).

- فروغی‌ها: با توجه به نقش سیاسی و فرهنگی محمدعلی فروغی در تثبیت پهلوی

دوم، در جای جای خاطرات تانیا از خانواده ایشان و نقش‌شان در حمایت آنها چه در شوش و چه تهران و تامین منزل، سخن به میان می‌آید. در ضمن شاید تنها شخصیت‌های برجسته فرهنگی که هر سال از شوش و حفاری‌هایش دیدن می‌کردند، همین خانواده، خاصه محسن فروغی باشد که نقش اساسی در ساخت موزه شوش و طراحی نقشه آن (ص ۴۸۴) دارد، که در آخرین سال‌های اقامت‌شان توسط فرح (ص ۴۷۸) افتتاح گردید.

- توسعه و عدم رشد: در خاطرات تانیا، تغییرات اجتماعی و تکنولوژیک چون فیلمی هویداست، و می‌توان آن را در کار و فعالیت در شرایط بی برقی و گرما تا ارسال یخچال نفتی از فرانسه (ص ۳۳۷) تا برق کشی به شوش در ۱۳۴۲ (ص ۴۲۷) و چندی بعد به قلعه شوش و ساخت پل و سر بر آوردن نیشکر هفت تپه و آب و برق خوزستان تا حدی مشاهده کرد؛ همچنین کلاهبرداری و تنبلی و از زیرکاردرفتن و تقلب و دزدی و حرص و درندگی (ص ۳۲۲ و ۳۲۳ و ۳۷۱) در فرودستان و طبقه کارگر که محصول تباهی، مقام فروشی، بوروکراسی بیمار و بی‌سواد کارگزاران آن و مقامات محلی بود، می‌توان در لابلای نوشته‌ها دید (مانند حکایت تامین آرد و ادارات گمرک و ارتش و بانک و ... (ص ۳۴۰ تا ۳۴۳)، و تعجب سناتور استاد دانشگاه از کپره‌های موجود در منطقه شوش و چغازنبیل (ص ۴۲۷). گویا از این همه افراد عادی، نیک‌ترین‌شان فقط مقنی و بنای کاشانی (احمد اعتماد) و محمد کریمی بودند، و کارگزاران طبقه بالا و ساکنان اتاق دیپلماتیک قلعه هم بازیگران سیرکی بیش به شمار نمی‌آمدند.

- نگاه شرق شناسانه: نگاه گیرشمن‌ها نیز چون اسلاف‌شان دیولافوا، عاری از نگرش استعماری و شرقی دیگرگونه نیست. ما از شیوه علمی اکتشافی شوهر او در یادداشت‌ها، چیز زیادی در نمی‌یابیم، لیکن تأثیر لوور و اشیای جا گرفته در آن در انتخاب سایت‌ها (مثل انتخاب سیلک به علت پیشنهاد فروش سفالینه‌ای از آن منطقه به لوور و ص ۶۵)، یا ارسال عکس‌های موزه به او برای دقیق شدن اکتشافات یا کوبیدن روی زمین‌های اطراف برای شناسایی گورهای تاریخی سیلک (ص ۶۹ و ۶۸) یا استفاده از کلمه عتیقه (ص ۱۴۰) برای نتایج حفاری، اگر مبین خامی و امانت‌ور یسم باستان‌شناسانه اوایل کار گیرشمن‌ها نباشد، که تازه درحین جنگ دکترای خود را

می‌گرفت و کتاب می‌نوشت (ص ۲۱۳ و ۲۱۶)، می‌تواند حاکی از شیء‌گرایی و عتیقه‌جویی لوور باشد، که طرح‌هایی را حمایت می‌کرد که می‌توانستند بخش ایران آن را با ارزش‌تر و انبوه‌تر کند. بازسازی‌های تجربی و با سعی و خطا (چیزی که در نهایت تانیای دندانپزشک را تا مرز ترمیم‌گر آثار مکشوفه و به اعتراف خودش باستان‌شناس ناخواسته بدل می‌کند)، در سایه بیسوادى و دانش اندک و تهی‌ما از میراث، شاید خدمت به تاریخ و فرهنگ جهانی باشد، اما با روش‌های علمی و بیطرف نیز فاصله دارد. استخراج کتیبه‌ها و سفال‌ها و اشکال و حیوانات چغازنبیل (ص ۲۷۴) به روش‌های نه چندان دقیق یا شمشیرهای برنزی سیلک که توسط فرماندار، تکه تکه (ص ۷۱)، یا نبود (موزاییک‌های بیشاپور ص ۱۹۰) شده، شاید با روش و منش همشهریش دیولافوا و ۶۰ سال قبل، تفاوت نداشته باشد، اما می‌تواند چهره اسطوره‌ای گیرشمن را از نور بیندازد. با آن‌که تانیا و ژان با دیولافواها همشهری بودند و سال‌ها قبل در همین شوش حفاری کرده بودند، اما یاد کردی از آنها نمی‌شود، و صرفاً تانیا به ژان این ایراد را می‌گیرد که پنبه‌زن‌های بازار کاشان را -که خود آنها را «مجهز به نوعی کمان و آرشه» می‌داند- دارای آلت موسیقی و موسیقی‌دان تصور کرده (ص ۶۷)، درحالی‌که ظاهراً تانیا خاطرات او را هم دقیق نخوانده؛ زیرا روایت پنبه‌زن نه مربوط به بازار کاشان، که کاروانیان همراهان آنها از کاشان به اصفهان بوده است؛ با این حال در زمان ساخت موزه شوش، هرچند مجسمه دموگ‌گان انگلیسی و سازنده قلعه ۴۵۸ را ساخته و نگهداری می‌کنند، اما یادی از دیولافوا نمی‌شود. این امر را یا از کم‌خوانی تانیا در قیاس با مطالعات گسترده ژان باید دانست، یا به حساب حسادت و رقابت و علمی‌ندانستن آنها نهاد. به علاوه در قیاس با عکس‌های هنرمندانه او نمی‌توان در زمانه‌ای که هم عکس‌رنگی و هم دوربین فیلمبرداری ساخته شده بود، از عدم ارائه عکس خوب از سایت‌های آنها خاصه گشودن گورهای معبد، متأسف‌ناشد و حسرت نخورد. بعدها و در آخرین سال، گروه تلویزیون فرانسه از آنجا فیلم برداری کرد (ص ۴۷۳). این فیلم اگر پیدا شود، شاید به اندازه زیرخاکی‌های آنجا ارزشمند باشد.

اهمیت بازنشر خاطرات دیولافوا در ایران و غرب

اگر از محتوای دو سفرنامه دیولافوا و ارزیابی آنها چشم ببوشیم و بر روی نشر و باز نشر و نوع اهمیت بخشی به این کتاب ها در غرب تامل کنیم، به نکات جالبی خواهیم رسید. به عبارتی، تمرکز روی میزان باز نشر سفرنامه‌های غربی در موطن و نیز مقصد (ایران)، تعداد بازنشر و فواصل آنها و حتی طرح های جلد در نظر گرفته شده برای هر چاپ، تا حدی مبین نوع نگاه و بازخوانی آن عصر از این کتب تاریخی خواهد بود. در جدول زیر، تصاویر و اطلاعات دو کتاب مرتبط با ایران دیولافوا از چاپ اول و زنجیره‌ای در هفته نامه توردومند تا آخرین چاپ و نیز ترجمه‌های آنها به فارسی و نیز انگلیسی ارائه و خلاصه شده است.

 	 	 	 	 
<p>چاپ ۲۰۱۵ و ۲۰۱۹</p>	<p>چاپ ۲۰۱۰ و ۲۰۱۱</p>	<p>چاپ دوم کتاب سفرنامه اول در دو جلد مجزادر ۱۹۸۹</p>	<p>چاپ نخست کتاب ایران شوش و کلدۀ ۱۸۸۷</p>	<p>محل درج نخستین هفته نامه توردومند وبه صورت سریالی از ۱۸۸۳</p>

				
				
<p>ترجمه‌های فارسی در ۱۳۳۲ و بعد</p>	<p>نسخ خطی ترجمه سفرنامه</p>	<p>ترجمه انگلیسی سفرنامه ۱۸۹۰ و ۲۰۱۸</p>	<p>چاپ ۲۰۱۸ و ۲۰۱۹ کاوش‌ها</p>	<p>چاپ اول و دو سوم کاوش‌های شوش در ۱۸۸۷ و ۱۹۹۰</p>

فصلنامه پژوهش‌های زنانه در تاریخ / سال چهارم / بهار ۱۴۰۲ / شماره پیاپی ۹

اطلاعات خلاصه شده در جدول بالا و چاپ‌های مجدد، صورت و عنوان متفاوت کتاب‌های سفر به ایران دیولافوا در فرانسه و حتی ترجمه آنها به انگلیسی (آمریکا و نیز بریتانیا و استرالیا)، مؤید اهمیت و اثرگذاری این اثر بر مبداء و مقصد (غرب و شرق) بوده است. به عبارتی، اهمیت کار ژان از سه زاویه قابل تحلیل است؛ نخست از زاویه اثر و مؤلف؛ دوم خوانندگان و جامعه تحویل‌گیرنده و خواننده آن در طول چند دهه، و سوم شکل‌دهی نگاه غربی.

سبک روایی، اطلاعات تحلیلی و تلفیق آن با عکس‌هایی که گاه برای اولین بار در تاریخ برداشته می‌شدند، به شکل‌گیری سفرنامه‌هایی منجر شده‌اند که آنها را برای هر

عصر و نسل، جالب و نو باز می‌نمایند. اطلاعات تاریخی و بینا فرهنگی مولف، مانع از کهنه و منسوخ یا ابطال شدن برخی از بخش‌ها و روایت‌ها در گذر زمان شده است. انتخاب آثار تاریخی و باستانی و مهمتر از آثار، اشخاص، شهرها و اماکن مورد ارجاع در کتب مقدس (به عنوان کهن‌ترین و پراستنادترین کتب جهان)، توسط او و بررسی و تحقیق در خصوص آنها باعث ماندگاری و تازه ماندن سفرنامه و خاصه سفرنامه حفاری شوش ژان شده، و حتی استقبال از آن را از فرانسه قاره‌ای تا جهان انگلیسی زبان فراتر برده است. تغییرات نسلی و نگاه‌ها به این دو سفرنامه را از طرح‌های جلد چاپ‌ها می‌توان دریافت. طرح جلد چاپ اول را به دلیل در قید حیات بودن مؤلف می‌توان به او نسبت داد و طرح‌های بعدی را که بعد از مرگش (۱۹۷۹ به بعد) منتشر شده، زائیده تصور و انگاشت نسل‌های بعد (در نمایندگی طراح و ناشر به عنوان شناسا و تشخیص دهنده سلیقه و نگاه خوانندگان زمانه خود) تلقی کرد؛ همینطور تعداد ترجمه‌ها و طرح جلد‌های‌شان.

ژان در چاپ کتاب اول ایران شوش و کلد، عکس قوشچی، و در کتاب دوم، عکس آجرهای لعابدار از شیر بالدار اکتشافی در شوش را (که اینک در لوور به نمایش گذاشته شده‌اند)، به عنوان طرح جلد انتخاب کرده است. این دو را می‌توان سرنمون یافته‌ها و عصاره دستاورد او در دو سفر که از همه مهمتراند، تلقی کرد. در چاپ دوم از سفرنامه اول، در دو جلد، تصاویر انتخابی که خود مولف در طول سفر گرفته به عنوان طرح جلد برگزیده شده است. این دو، تیمچه امین‌الدوله کاشان و مسجد جامع شوشتر است. این انتخاب، خلاصه‌سازی و عصاره‌گیری نسل بعد از کل سفر اول اوست؛ دو سویه بهشت و جهنمی و پیشرفته و در حال تخریب از شرق؛ حتی عناوین انتخابی دو جلد نیز مبین این دو سویگی و دو وجهی بودن سفر است. سفری در نیمه با شادی و روشنی و در نیمه بعدی (از کاشان به بعد) در تیرگی و ویرانی؛ البته در چاپ‌های بعد، طرح‌های جلد از تصویر محوری به واژگان / مفهوم محوری میل کرده و با فراگیری هنر مفهومی بیشتر در قالب کلمات و طراحی با رنگ و خطوط قرار می‌گیرد.

نتیجه‌گیری: اشتراکات و افتراقاتی برای توسعه زنان و ایران

دو زن با ملیت واحد و در شغل باستان‌شناسی در دو مقطع تاریخی، هویت و شخصیتی متفاوت را بازنمایی می‌کنند. هر قدر دیولافوا در تعارض و استقلال از

همسرش تعریف می‌شود و لباس مردانه می‌پوشد و با چکمه و موهای کوتاه شده در سفر می‌رود و می‌کاود و می‌بیند و می‌نگارد، تانیا، زنی سر به زیر، مطیع، اهل خانه و مدیر و مدبر منزل و تالیفات و امور همسر می‌نماید. او گرچه سختی بسیار می‌بیند و در دوران جنگ و نا امنی جهانی به تنهایی به فرانسه و عراق و ایران و افغانستان سفر می‌کند، اما هویت و شهرت اجتماعی خود و حتی این کتاب را در سایه شوهر و فعالیت های علمی و بین‌المللی و گاه روابط سیاسی شوهرش می‌یابد. هرچند ژان سرسخت و دارای اعتماد به نفس و فمینیست است (که آن را بعدها با نگارش دو رمان پرسیاتیس در ۱۸۹۷ و رمان فمینیستی سقوط در ۱۸۹۷ می‌توان دید)، تانیا، زن خانه و تدبیرگر منزل و مسافرت و مقالات و تحقیقات آقای گیرشمن است. از تامین غذا و تدبیر منزل تهران و قلعه شوش و پرده و میل و میهمانی‌ها گرفته تا تایپ و غلط‌گیری و نگارش نامه‌ها یا پاسخ تبریکات شوهر. منشی‌گری و پاسخ پستی رومن نیز به آنها اضافه می‌شود. هرچند تانیا را با یادداشت‌هایش می‌توان مدیر تدارکات و خدمات پشتیبانی هیئت باستان‌شناسی فرانسه در شوش و قلعه دمورگان دانست، و عنوان مدیر هتل داریوش‌شاه شوش را در نهایت به او داد، اما شاهد تحول شخصیت و توسعه او هم هستیم. تانیا هرچند یادآور آنا، همسر مجموعه دکتر ارنست (رمان خانواده سوبسید رابینسون اثربوهان داوید ویس سویسی) است، اما در نهایت، از زن همراه و همدم و تیماردار گروه به مهارت ترمیم و بازسازی اشیای مکشوفه و مجسمه‌های آسیب دیده ارتقا می‌یابد.

توصیفات تانیا بیشتر در مورد اعضای گروه، خانواده ساکن قلعه از راننده‌ها و آشپز و نانوا و کارگران و پیشخدمت و سقا تا بازرس‌های اداره باستان‌شناسی و خصایص و رفتارهایشان است. در این توصیفات، کمتر کسی جایگاه درستکاری و کوشایی و راستگویی را به دست می‌آورد. جز احمدین کاشانی بنا و مقنی و محمد دستیار با چشمان نافذش (که خود تانیا سرپرستی و تربیت و سواد آموزی و زبان آموزی فرانسه او را چون فرزندش تا سال‌های ازدواجش برعهده گرفت و او تنها کارگری بود که افتخار همراهی با آنها تا هلیکوپتر خارک و سمینارهای پاریس را می‌یابد)، بقیه عمدتاً افراد تنبل، کوتاه‌بین، کلاهبردار و شیاد و عادی، خواسته سوادآموزی و رشد قلمداد می‌شوند. گویا از این طبقه پایین جامعه، جز این سه تن که خود غیر جنوبی و اهل

کاشان هم هستند، نیک همراهی در قلعه شوش به چشم تانیا نیامده است. ژان، برخلاف تانیا، در سایه شوهر، هویت نمی‌یابد. مارسل فقط زمانی که او از پا افتاده و در تب و لرز یا درگیری با کارگران است، در متن و نوشته‌های ژان ظاهر می‌شود. او یک تنه و فعال، کاوشگر آثار هنری و معماری ایران و شرق است، و قبل از هرچیز، داستان تاریخ و موقعیت اجتماعی آنها را چه فرد باشند چه شیء، توضیح می‌دهد و در نهایت با ارجاع به کتب و ادبیات و تاریخ غرب، آن پدیده را تفسیر فلسفی و ادبی می‌کند. میزان ارجاعات تاریخی و ادبی او در مقایسه با تانیا، غیر قابل قیاس و اندازه است. تانیا به کمتر کتاب و شاعر و حکیم شرقی و غربی ارجاع می‌دهد و حتی در ارجاع به دیولافوا (که احتمالاً الهام بخش او در سه سال قبل برای نگارش خاطراتش بوده)، نقل قول نادرستی را در مورد کاشان و پنبه‌زنانش روایت می‌کند که حاکی از خوانش سرسری و نادقیق اثر همشهری‌اش است که سال‌ها قبل در فرانسه منتشر شده و از اتفاق در مورد همان جایی است که تانیا نیمی از عمرش را در سمت هتلداری قلعه شوش داریوش سپری کرده بود. هرچقدر ژان در عصر محدودیت رویت و حضور زنان در اعیان و عرصه عمومی، عکس، توصیف چهره، خصلت و عادت و رفتار از زنان شهری تا عشایری ارایه می‌کند، تانیا در عصر مثلاً آزادی زنان، توصیفاتش عمدتاً و به جز سفرهای اولیه نپاوند و کاشان، به اسم و رسم زنان سفرا و شاهزادگان و مدیران کنسرسیوم و سیرک سالانه آنها در شوش می‌گردد و محدود می‌شود.

نقش مدیریت اندرونی و خدمات هتلداری و پشتیبانی قلعه شوش را تانیا به میل و طوع، گرچه با غر و تشر و عجز از میهمان‌ها و بازدیدکنندگان فراوانی که گاه آمار شام و نهار و صبحانه آنها را می‌دهد، می‌پذیرد. ظاهراً خط سیر رشد تانیا نه در مطالعه و جهان ذهنی، بل تجربه عینی و گذران زندگی در کنار همسر است؛ اما ژان، از همان آغاز، نقش مستقل و شبه مردانه خود را در سیر و سفر تثبیت، و به همه شناسانده و حتی به مردان اعلام کرده است.

ظاهراً، دو زن، خانواده را در شوهر و بدون فرزندآوری یا به تاخیر انداختن آن تعریف کرده و ادامه دادند. نوع سفر و شغل آنها، احتمالاً جایی برای بچه‌داری و فرزندپروری باقی نمی‌گذاشته. با این حال، وجه اشتراک شغلی دو بانو در فاصله گرفتن از تعریف قالبی زن و خلاصه کردنش در داشتن فرزند بوده است؛ حتی تانیا که به

کاشان رفته، با سوال زنان در خصوص داشتن فرزند هم مواجه شده بود (ص ۸۱). با این وجود، هرچقدر مطالعات قبلی و سرک کشیدن ژان دیولافوا را در کتب و فرهنگ‌ها بیشتر و گسترده‌تر می‌بینیم (علاقمندی زن به مطالعه و نوشتن و کتاب را در صفحاتی دیگر به خوبی می‌توان حدس زد، وقتی پس از تب و ناخوشی شدید در آخر سفر در شوشتر تا محمره پس از بازگشت به حال عادی، به گفتگو و راز و نیاز با دفتر یادداشت‌هایش می‌پردازد ص ۷۲۱). تانیا بیشتر زنی خانه‌دار و صبور و تسلیم است که اوایل به حرفه باستان‌شناسی و مرمت و کار در شرق به دید انزجار و تنفر می‌نگرد (ص ۶۹) و بعدها و پس از ربع قرن، تازه به اهمیت این حرفه و توانایی مرمت به صورت تجربی دست می‌یابد، و از همین رو عنوان کتابش را هم باستان‌شناس ناخواسته نامیده؛ بنابراین، رشد تدریجی او را تا حدی باید تجربی و به مثابه رسیدن به کمال با چشیدن سردی گرمی توسط افراد رو به کهنسالی دانست.

تنها ثمره علمی او هم ظاهراً همین خاطرات است که ۱۴ سال قبل از مرگش منتشر شده است. بر خلاف تانیا که تهیه و تدارک مهمانی‌ها و بازدیدکنندگان و عملکرد میهمان‌سرای داریوش و پذیرایی سفرای غربی و سیرک نفتی شوش برایش مهم است، و شرح مبسوطی از بازدید شاه و فرح و افتتاح موزه شوش و حتی خوشحالی از دعوت‌شان به جشن تاجگذاری شاه در سال‌های بعد از رفتن‌شان می‌دهد، رویکرد ژان، انتقادی است. او نیز به ماموریت سیاسی آمده و با حمایت دربار قجری به مسافرت رفته و مسیر را در تلگرافخانه‌هایی که اروپائیان سازنده و اداره کننده‌اش بودند، با حشم و خدم قجری می‌گذراند، اما تحلیل‌ها و نقدهایش که گاه هم بی‌ریشه و برآمده از توضیحات اصحاب و همراهان ایرانی و بعضاً سطحی و یک جانبه است، بسا عمیق‌تر و موشکافانه‌تر از تانیاست؛ چه تانیا این نقدها را هم ذیل روایت اطرافیان و ماجراهای رفته بر آنها بیان می‌کند.

یکی از مزایای دو اثر، امکان‌پذیر کردن مقایسه تطبیقی و توسعه‌ای برخی از نقاط ایران است. علاوه بر شهرهایی چون کاشان و تهران، دو کتاب که در واقع با هدف حفاری و انتقال آثار باستانی به موزه لوور شکل گرفته‌اند، اولاً امکان بررسی‌های داده محور را در منطقه شوش و خوزستان به ما در دو مقطع تاریخی می‌دهند، و دوم اینکه امکان ارزیابی و تغییرات و نحوه کاوش‌ها و نگاه و نظریات کاوشگران را میسر می‌سازند.

امروز هیچ کاوشگری در شوش نخواهد بود که بی‌نیاز از مطالعه و تحلیل نگاشته‌های این دو نفر باشد، و از شروع تا پایان فصول مختلف حفاری در شوش بی‌اطلاع بماند؛ خاصه اینکه دنیا و جهان اساطیری و تاریخی شوش هنوز هم پس از مرگ این دو تیم، مورد کاوش چندان عمیق و گسترده قرار نگرفته و منتظر بازگشایی و بازکاوی و حجاب افکنی آیندگان است. برای مقایسهٔ دو زن، اگر از محتوای کتاب‌های حجیم‌شان در مورد ایران بگذریم، طرح‌های جلد انتخابی آنها می‌تواند معرف شخصیت، نگاه و جهان‌بینی دو زن در گذران سال‌هایی از فکر و عمر در ایران باشد. طرح‌های ژان بیشتر غیرشخصی، انتزاعی و تاریخی است که ثمرهٔ تلاش آنها را بدون حضور وی و با ارائهٔ دو چهرهٔ تاریخی و اسطوره‌ای نشان می‌دهد، درحالی که تانیا ضمن اشتراک داشتن با ژان در رجوع به اسطوره (تانیا در حال مرمت یک گریقون یا گاو بالدار که ماحصل ۲۵ سال اقامت او در ایران است)، در حالت اسطوره‌ای و چند شخصیتی روایت می‌شود. این دو طرح را می‌توان معرف دو نوع نگاه توسعه‌ای به جامعه و زن نیز اخذ و اقتباس کرد. دو نوع زن جویای خود و شناخت جهان و رشد و شکوفایی در گسترهٔ تاریخی؛ نگاه عقلانی و تحلیلی و نگاه انضمامی و عینی و شهودی. اگر طرح اول ژان، سیمای اشرافی و سلطه و اعمال قدرت (اسب، قوش شکاری و شاهزاده یا شاه نیرومند) در میان دشت و گلزار دارد که شاید بی‌ربط به تبار و خانوادهٔ اشرافی او نداشته باشد، در طرح دوم، شیر قدرتمند جای گرفته بر دیوارهای کاخ آپادانای داریوش خودنمایی کرده و خواست قدرت و برتری در هر سه تصویر موج می‌زند. فصل مشترک سه تصویر، حیوان‌های قدرتمند اساطیری‌اند (شیر بالدار و صورت عقاب کتاب تانیا که حاصل تکامل وی تا بازسازی این موجود از خرده یافته‌های باستان‌شناسی شوهرش است).

<p>قوشچی بر روی یک کاشی ص ۷۰۹ متن اصلی</p>		<p>کتاب ایران کلمه شوش</p>
<p>شیر بر روی اجرهای لعابدار شوش ص ۱۶۱ اصلی</p>		<p>کتاب شوش</p>
<p>Archeologue Malgre Moi Publisher: Albin Michel: Paris(۱۹۷۰) عکس های ص ۵۵۰ و شرح حال متن ص ۴۴۶ ترجمه</p>		<p>کتاب باستانشناسی ناتمام</p>

منابع

- دیولافوا، مادام ژان (۱۳۷۱)، ایران، کلد و شوش، ترجمه علیمحمد فره‌وشی، به کوشش بهرام فره‌وشی، چاپ پنجم، تهران، دانشگاه تهران.
- دیولافوا، مادام ژان (۱۳۷۶) سفرنامه خاطرات کاوش‌های باستان‌شناسی شوش، ترجمه ایرج فره‌وشی، چاپ چهارم، دانشگاه تهران.
- دیولافوا، مادام ژان (۱۳۹۲)، از قفقاز تا پرسپولیس، ترجمه محمد مجلسی، تهران: دنیای نو.
- گیرشمن، تانیا (۱۳۸۹) من هم باستان‌شناس شدم، ترجمه فیروزه دیلمقانی، بنیاد فرهنگ کاشان.
- معصومی، غلامرضا (۱۳۸۹). تاریخچه علم باستان‌شناسی. تهران: انتشارات سمت.
- مینورسکی، ولادیمیر (۱۳۸۶) شهر ساوه، ترجمه مرتضی ذکایی، نامه ساوه (مجموعه مقاله‌های ساوه پژوهی)، مشهد، کردگاری، صص ۳۳-۳۴.

- Dieulafoy, Jane, (1887) *La Perse, la Chaldée et la Susiane*, Hachette, collection of ColumbiaUniversityLibraries. Accessed in: https://archive.org/details/dpd_6885554_000/page/n4/mode/1up/search/ibn
- NASIRI-MOGHADDAM, Nader(2007). The First British and French Archaeological Investigations in Susa during the 19th Century In: *Geographies of Contact: Britain, the Middle East and the Circulation of Knowledge*[online].

پی‌نوشت‌ها

۱. تعریف یک طرح پژوهشی جهت مقایسه تطبیقی این ترجمه و بازنمایی نوع تصاویر و خاصه عناوین انتخابی، نتایج جالبی را به لحاظ شناخت این ذهنیت‌ها در بر خواهد داشت؛ مثلاً در ص ۱۹۰ نسخه خطی سیاحت‌نامه شوش، عنوانی که مترجم برای عکس شیر منقش در اجرهای لعابدار انتخاب کرده، عبارت از «شیری است برجسته که در خرابه‌های شوش به طور مجسمه روی دیوار تشکیل شده است». این عکس به تصویر طرح جلد کتاب انتشار یافته دیولافوا بدل می‌شود. دو نگاه ایرانی و فرانسوی به این اثر تاریخی.
۲. ظاهراً ترکان خانم و پلنگ وی در رمان تاریخی دشت‌های سوزان، نوشته صادق کرمیار (۱۳۹۰، نشر نیستان) نقش‌شان زنده شده است.
۳. آیا منطقه بوارده ابو ورده در جنوب ایران واقع در آبادان می‌تواند از نام این زن برگرفته شده باشد؟
۴. نخستین عکس‌های مستند و اجتماعی خارجیان از ایران را نخست عکس‌های لوئیجی بشه ایتالیایی که تا سال ۱۸۵۵ برداشته شده (۷۵ قطعه عکس در موزه مترو پولیتن نیویورک و عکس‌هایی از تخت جمشید، نقش رستم، طاق بستان و ...) و پس از آن عکس‌های آنتوان سوروگین روسی تشکیل می‌دهد که برنده مدال طلای نمایشگاه عکس ۱۸۹۷ بروکسل شده بود. لوئیجی مونتاپونه، همراه یک هیئت سیاسی به ایران آمده و ۶۲ قطعه عکس از مکان‌های تاریخی ایران (مثل گنبد سلطانیه و مسجد کبود تبریز) در نمایشگاه جهانی هاریس ۱۸۶۷ م. از او به نمایش درآمد و نشان افتخار دریافت کرد. از خود ناصرالدین‌شاه در سال‌های ۱۹۶۵ هم عکس‌هایی بر جای مانده (افشار، ایرج، ۱۳۷۰)، گنجینه عکس‌های ایران همراه تاریخچه ورود عکاسی به ایران، نشر فرهنگ ایران.
۵. ناصری معتقد است، در فرازی از متون اصلی دیولافوا در خصوص اکتشافات شوش بین متن منتشره در هفته‌نامه توردموند و کتابی که بعد از آن منتشر شده، اختلاف وجود دارد. در متن اولیه هفته‌نامه در مورد بخش سهم ایران گفته شده «ما با سخاوت شاه و پسرش ظل‌السلطان ضامن نیمی از مجموعه

شدیم»، *were obliged*، در حالی که در کتاب شوش که کمی بعد و در ۱۸۸۸ انتشار یافته، می‌گویند: «به لطف سخاوت و نیت شریف شاه بود که فرانسه مالک این مجموعه گرانبها شد» (درپانویس ص ۲۰۸). از نظر او، این تغییر تا حدی عمدی در متن کتاب، زمینه‌سازی برای بازگشت مجدد به ایران و حفاری بوده است. امری که به دلیل زیر پا نهادن قرارداد، میسر نمی‌شود و تا ده سال و حضور دموورگان، مانع حضور فرانسویان در حفاری‌های ایران گردید.

۶. این سرستون سنگی گاوی شکل مرمی ۲ هزارساله که ۱۲ تن وزن داشته و آنگونه که ژان نوشته (ص ۲۸۰ و ۲۸۱) به علت عصبانیت و ناامیدی از انتقال یافته‌های سنگین با پتکی خرد شد تا با تکه‌تکه شدن قابلیت انتقال به فرانسه را بیابد.

